

## «ویروس های» که زیر «آفتاب»

### رشد بادکنکی می کنند و سپس می میرند!

اخیراً بخشی از سخنرانی «رهبر حزب کمونیست کارگری» (منصور حکمت) خطاب به «پلنوم وسیع کمیته مرکزی» در انترناسیونال ۲۹ (مه ۱۹۹۹) درج گردید. محتوای این سخنرانی با اعتراض تعدادی از رهبران و کادرهای حزب روبرو گشته و نهایتاً منجر به ترک آنها از «حزب» گشت. در این سخنرانی «رهبر حزب»، «مسیر بیست ساله» سازمان خود را از یک «گروه فشار» به یک «حزب سیاسی» مدرن تمام عیار (ظاهراً به آنچه امروز رسیده است) توضیح می دهد. او معتقد است که برخلاف سایر جریان ها که به «فرقه ی شبه- مذهبی حاشیه ای» تبدیل شده و «مانند ویروس های» یخ زده، «دیگر به آفتاب و گرما بر نمی گردند»، حزب ایشان آماده تغییر شکل و پذیرش «آفتاب» (یعنی کار علنی) و «کسب قدرت سیاسی» است.

ایشان همچنین معتقدند که در وضعیت کنونی امکان «کسب قدرت سیاسی» وجود داشته به شرط اینکه «۵۰ درصد مردم ایران فعالانه از حزب کمونیست کارگری دفاع کنند و آن را حزب خودشان بدانند تا تمام منطقه» توسط حزب ایشان تسخیر گردد! و از آنجایی که «مبارزه برای قدرت سیاسی یک مبارزه علنی است» و یا «فعالیت سیاسی باید در بعد علنی، وسیعی و جلوی چشم مردم صورت بگیرد»، ظاهراً آن

«۵ درصد از مردم ایران» باید رهبران خود را بشناسند. این رهبران نباید مانند سایر گروه ها در «سوراخ» باقی بمانند. به اعتقاد ایشان اعضای حزب «نمی توانند بدون اسم و رسم و هویت و چهره سیاسی این کار را بکنند» و باید «شخصیت» و «چهره واقعی» و «رهبران و فعالین شناخته شده» داشته باشد. زیرا که این «روش معمول و واقعی زندگی احزاب سیاسی ای است که می خواهند قدرتمند شوند»! البته این روش از کار نیز، به زعم ایشان، در تداوم راه بلشویزم بوده، زیرا که حزب شان «یکی از معدود سازمان های کمونیستی بعد از بلشویک ها» هست که «می خواهد روی رادیکالیسم و ماکزیمالیسمش توده ای بشود»!

اگر سخنرانی «رهبر حزب» را هذیان گویی یک خود-محوربین مستأصل به حساب نیاوریم و جدی تلقی کنیم، باید نکات زیر مورد بررسی قرار گیرند.

### مسأله ی «کسب قدرت سیاسی»

«رهبر حزب» مدعی است زمینه برای تسخیر قدرت آماده است. ما فرض را بر این می گذاریم که چنین استدلالی درست باشد (که چنین نیست، بعداً توضیح می دهیم). نخستین سؤال ما از ایشان این است که چرا ایشان حزب خود را از «سوراخ» بیرون نیاورده و «دفتر مرکزی حزب» را «فردا» به «وسط تهران» منتقل نمی کنند تا کارگران به حزب شان «به پیوندند»؟ مگر اعتراض ایشان به «تروتسکیست ها که ده ها سال است دارند دلمه سر پیکت می برند و دوشادوش کارگران از پاسبان ها کتک می خورند» چنین نیست؟ مگر توصیه ایشان به «ویروس های» یخ زده این نیست که قادر به دیدن نور آفتاب نیستند؟ اگر ایشان چنین جسارت و شهامت را در حزب شان دیده و وضعیت را برای تسخیر قدرت سیاسی آماده می بینند، در خارج از کشور چه می کنند؟ آیا ایشان می خواهند «رهبران برجسته» خود را به پناهجویان و پناهندگان در خارج بشناسانند و آرای آنها را جمع کنند و یا می خواهند کارگران ایران را برای انقلاب آماده کنند؟ اگر «رهبران» و «کادرهای» درجه اول این حزب

حتی در خارج از کشور جرأت فعالیت علنی را ندارند، چگونه ایشان موعظه تسخیر قدرت و شناساندن «رهبران» به مردم ایران را می خوانند؟ یک بام و دو هوا نمی شود. یا باید ایشان آنچه خود ادعا دارد، عملی کنند؛ و یا دست از سخنان تهی و بی سروته و غلط انداز بردارند.

دوم، تحلیل ایشان در مورد زمان تسخیر قدرت سیاسی نادرست است. بدیهی است که همین «فردا» امکان اعلام علنی این «حزب» (یا هر حزب دیگر) در ایران نخواهد بود. زمانی که طرفداران رئیس جمهور با ۲۰ میلیون از آرای جوانان و زنان، مورد ضرب و شتم قرار گرفته، موقعی که ده ها نشریه موافق «جامعه مدنی» و مخالف باند «راست» در درون هیئت حاکم؛ زیر تیغ سانسور قرار می گیرد؛ زمانی که جوانان مسلمان طرفدار نظام جمهوری اسلامی دستگیر و به زندان می روند و غیره، بدیهی است که چنین «حزب»ی هر چند سردرگم و بدون چشم انداز، در درون ایران تحمل نخواهد شد و چند ساعت پس از اعلام موجودیت «علنی» اش نابود می گردد. خود «رهبر حزب» هم در عمل با مخفی کردن خویش (حتی در خارج کشور) به این امر بسیار ساده واقف است. پس چرا چنین سخنانی طرح می گردد؟

شاید منظور ایشان ترسیم یک چشم انداز دراز مدت باشد. اگر چنین است، آیا بهتر نیست که «رهبر حزب» صبورانه و متواضعانه به تدارک کادرهای خود و مرتبط کردن خود به پیشروی کارگری بسنده کند؟ آیا بهتر نیست که در موقعیتی که توزیع نشریه «ایسکرا» و «انترناسیونال» در درون ایران از انگشتان دست تجاوز نمی کند، از چاپ عکس های ۶ در ۴ اعضای خود و علنی کردن نام و چهره و نشانی آنها (که در وضعیت کنونی تنها مورد استفاده وزارت اطلاعات رژیم و پلیس بین المللی قرار می گیرد) پرهیز کند؟

واضح است که «امروز» یا «فردا» مسئله کسب قدرت سیاسی در ایران مطرح نیست. زمینه برای کسب قدرت سیاسی بر مبنای «آرزوها»ی انسان ها بوجود نمی آید که حاصل یک سلسله شرایط عینی و ذهنی در جامعه و در سطح بین المللی است.

طبیعی است که هر سازمان انقلابی باید از همین «امروز» خود را برای چنین وضعیتی آماده کند. اما، این به مفهوم راه انداختن «جار و جنجال»‌های کاذب و غیرواقعی نباید تلقی گردد. ارزیابی‌هایی نظیر اینکه مثلاً تا سال دیگر رژیم سرنگون شده و در صورتی که «۵ درصد» آرای مردم ایران به «حزب» تعلق گیرد، تسخیر قدرت سیاسی صورت خواهد پذیرفت و غیره، نه تنها سخنان پوچ و بی‌اساسی هستند (به ویژه از جانب کسی که تا چند سال پیش معتقد بود «شیرازه مدنیت» در ایران به خطر افتاده و باید همراه با سلطنت‌طلبان و خائنین به طبقه کارگر در یک «جبهه سفید» متحد شد!)، که نقش مهمی در دلسرد کردن و غیرسیاسی کردن همان «رهبران» و «کادرهای» برجسته حزب در دوره آتی ایفا خواهد کرد. و مهمتر از اینها اینگونه سخنان اغراق‌آمیز، کمک بسیاری به بی‌آبرو کردن عقاید «کمونیست»ی و «کارگری» می‌کند. زیرا همه این حرف‌ها، به کذب، تحت عنوان عقاید «بلشویسم» و «کمونیسم کارگری» در «ایسکرا» و «انترناسیونال» منعکس می‌گردند.

این روش از «جار و جنجال»‌های کاذب و برخوردهای نابخردانه در بهترین حالت نشانه استیصال عده‌ای خرده‌بورژوا است که از کار سیاسی متشکل و صبورانه خسته شده و خیال ترک صحنه سیاسی را در سر می‌پروراندند. اما، در عین حال در حال تخریب و به هم پاشیدن کلیه سنن انقلابی بوده تا ثابت کنند «بلشویسم» در ایران به درد نمی‌خورد.

### نظریات «رهبرحزب» در تقابل با «بلشویزم»

ایشان مدعی اند که حزب شان پا در راه بلشویزم نهفته و به تقلید از نشریه آن حزب، نشریه خود را نیز «ایسکرا» نام نهاده‌اند. اما، همانطور که تفاوت کیفی‌ای بین آن ایسکرا و این «ایسکرا» وجود داشته، تفاوت بین آن حزب و این «حزب»، هم

در استراتژی و تاکتیک و هم در برنامه و هم در عمل، بسیار است. در واقع این «حزب» مقلد قلابی آن حزب است. بیشتر توضیح می دهیم.

برخلاف نظریات «رهبر حزب»، لنین و بلشویک ها در دوره پیشا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، هیچگاه خواهان تشکیل یک حزب بی در و پیکر و بی ثبات و «علنی» نبودند. درست برعکس وجه تمایز بلشویک ها با اکونومیست ها و هم چنین با منشویک ها در این مسئله کلیدی نهفته بود. با نگاهی به نوشته معروف لنین در ۱۹۰۲ (چه باید کرد) این تفاوت به وضوح مشاهده می شود. او در مقابل اکونومیست ها که خواهان تشکیل یک «حزب کارگری» عمومی در روسیه بودند چنین نوشت:

"سازمان کارگران باید اولاً صنفی باشد، ثانیاً حتی الامکان بیشتر گسترده باشد و ثالثاً حتی الامکان کمتر پنهان کار باشد. برعکس سازمان انقلابیون باید پیش از هر چیز و بطور عمومی کسانی را که فعالیت انقلابی حرفه آنهاست، در برداشته باشد... این سازمان الزماً باید نه چندان گسترده و حداقلی‌تر پنهان کار باشد... یکی از اصول جدی سازمانی کارگران جنبش ما مخفی کاری اکید، انتخاب اکید اعضا و تعلیم انقلابیون حرفه ای باید باشد".

حال این سخنان، که نقش الفبای سازماندهی سیاسی در کشوری اختناق آمیزی مانند روسیه آن دوره (و ایران کنونی) را ایفا می کند، را با سخنان «رهبر حزب» مقایسه کنید:

ایشان در مورد اصول «مخفی کاری» چنین می فرمایند:  
"نتیجه گیری من این است که فعالیت سیاسی باید در بعد علنی، وسیع و جلوی چشم مردم صورت بگیرد... اگر می خواهید مردم دنبال شما بیایند باید خود را نشان بدهید!"

در مورد تعلیم کادرهای «حرفه ای» چنین می گویند:

"من معتقدم هرکس دوست دارد عضو حزب کمونیست کارگری بشود باید بتواند بشود. فرض من این است که همه انسان‌ها با شرفند. هرکس خودش می‌داند که چرا عضو شده است. لابد از نظرات و سیاست‌های حزب خوش آمده است!"  
در نتیجه مشاهده می‌شود که پیرامون یکی از اصول بنیادین بلشویزم تفاوت فاحشی بین «حزب» و حزب بلشویک وجود دارد.

البته ایشان وجه تمایزی بین اعضا و «کادر» قایل می‌شوند که آن هم بی‌مورد است. زیرا تفاوت کیفی ای بین اعضا و کادرهای یک حزب نباید وجود داشته باشد. اعضای حزب می‌بایستی به چنان درجه‌ای از آگاهی و تعهد و جدیت (چه در سطح نظری و چه در عملی) نایل آمده باشند که بتوانند در درون یک سازمان انقلابی جای بگیرند. کادرها تنها اعضای تجربه‌دارتر و پرمسئولیت‌تر یک حزب را تشکیل می‌دهند و بس. «رهبرحزب» به منظور «رشد» دادن یادکنکی حزب اش هر کسی را تمایل نشان دهد، «عضو» کرده است و او را تنها به «شرفش» (!) قسم می‌دهد که متعهد باشد!

لنین در مورد چنین «روش»ی از «حزب‌سازی» می‌نویسد:

"روش همیشگی اپورتونیست‌ها این است که اثبات کنند معتدل‌ترین شعارها معقول‌ترین شیوه است، زیرا که بیشترین تعداد عناصر اجتماعی را متحد می‌سازد. خیر رفقا! در محاسبات سیاسی مسائل قدری پیچیده‌تر از صرف تجمع همه‌ی نیروهای مخالف هستند. اضافه کردن مخالفین متزلزل... به عناصر واقعاً انقلابی و رزمنده نه تنها همیشه منجر به جمع بزرگتری نمی‌شود، بلکه، معمولاً به معنای کاهش نیروهاست." (بحران سیاسی، ورشکستگی تاکتیک‌های اپورتونیست‌ها، جلد ۱۰، ص ۱۵۶).

هر فردی با کمی شعور سیاسی می‌تواند متوجه شود که «حزب کمونیست کارگری» نه تنها در راه حزب بلشویک گام نهاده که صرفاً یک حزب یادکنکی‌ای

است که دیر یاد زود یا منفجر شده و یا به کجراه خواهد رفت. بهررو این حزب به درد «انقلاب کارگری» نمی خورد.

### «انقلاب کارگری» بدون کارگران پیشرو؟

اما، آنچه در مواضع «رهبر حزب» دیده نمی شود، چگونگی سازماندهی و تلفیق کارگران پیشرو به مثابه ستون فقرات انقلاب کارگری آتی در درون حزب اش است. ایشان ظاهراً هیچ نقشی برای این قشر قایل نیست. به زعم ایشان این قشر نیز بخشی از «۵ درصد» مردم است که قرار است به حزب بپیوندند تا تسخیر قدرت سیاسی توسط حزب شان صورت پذیرد.

این قبیل سناریوها در تطابق با نظریات حزب های خرده بورژوا و سوسیال دمکراتیک یا استالینیستی است که خود را فرای طبقه کارگر قرار داده و قصد «رهبری» آنها را دارند. این قبیل حزب ها کارگران را «سیاسی لشکر» خود پنداشته و به عنوان مهره ها بی اراده از آنها استفاده می کنند.

در صورتی که نظریه حزب بلشویک در تقابل کامل با این برداشت بود. زمانی که نین صحبت از تسخیر قدرت سیاسی کرد (در دوره پیشا انقلابی و اعتلای انقلابی) حزب بلشویک دست کم، بخش قابل ملاحظه ای از شوراهای کارگری را حداقل در چند شهر عمده صنعتی (مسکو و پتروگراد) با خود همراه داشت و فعالان و رهبران عملی کارگران نقداً در درون حزب بلشویک قرار گرفته بودند. اکنون «رهبر حزب» باید توضیح دهد که حزب ایشان چه پایه اجتماعی و چه حمایتی در درون کارگران ایران دارد که شعار «کسب قدرت سیاسی» را سر داده است؟ نه تنها «هیچ» یک محافل کارگری در ایران همراه حزب ایشان نبوده، که انزجار و تنفر کارگران پیشرو از این قبیل تناثرهای مضحک بسیار است. حتی اگر ایشان «دفتر مرکزی حزب» را «فردا» در «وسط تهران» نیز علم کنند، هیچکس به این حزب روی نخواهد آورد. کارگران

پیشرو، پس از تجربه شکست انقلاب اخیر که مسببان آن همین سازمان‌های سنتی بودند، در عمل دریافته‌اند که دیگر توهمی نسبت به این قبیل حزب‌ها نداشته باشند. کارگران پیشرو «امروز» صبورانه در حال یافتن متحدان خود در درون فعالان جنبش کارگری بوده و همراه با آنها به تشکیل سازمان خود مبادرت خواهند کرد و نیازی به «آقا بالاسر» نخواهند داشت.

### «کسب قدرت» بدون شوراهای کارگری

«رهبر حزب» مسئله کسب قدرت سیاسی را تنها از زاویه تغییر تناسب قوا به نفع حزب خود ارزیابی می‌کند. در صورتی که یکی از دستاوردهای انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و بلشویزم، سازماندهی انقلاب توسط شوراهای کارگران، دهقانان و سربازان بود. ایشان چنان مجذوب «کسب قدرت» شده که فراموش کرده‌اند که این قدرت را برای چه کسانی و به چه منظوری باید در دست گرفت. ایشان تصور می‌کنند همین که «حزب» در صدی از آرای مردم را به خود اختصاص دهد، کافی است که قدرت سیاسی را در دست گیرد! ظاهراً ایشان خود را برای یک انتخابات بورژوا دموکراتیک در یک کشور غربی آماده کرده و نه یک انقلاب کارگری در ایران.

بدیهی است که از زاویه چشم انداز یک حزب واقعی کمونیستی، کسب قدرت سیاسی برای به قدرت رساندن «شوراهای کارگری و دهقانی» و برای حل تکالیف انقلاب صورت می‌گیرد. از آنجایی که برنامه شوراهای کارگری پاسخگوی نیازهای توده‌های عظیم مردم می‌گردد، آنها نیز به حمایت از شوراهای کارگری و انقلاب جلب می‌گردند (و نه به خاطر قیافه اعضای یک حزب!). وظیفه یک حزب کارگری کمونیستی (حزب پیشتاز انقلاب)، هیچگاه تسخیر قدرت بدون آماده کردن طبقه کارگر نیست. چنانچه کارگران پیشرو و فعالان جنبش کارگری (و نهایتاً شوراهای کارگری) به لزوم تسخیر قدرت نرسیده باشند، حتی انقلابی‌ترین حزب‌های سیاسی نمی‌توانند «به جای» کارگران و به نیابت از آنها «قدرت سیاسی» را به چنگ گیرند. حتی اگر

چنین امری به وقوع بپیوندد، زودگذر و بدون نتیجه خواهد بود. در تاریخ حزب های زیادی با برنامه های مشابه «حزب» (اما بسیار قوی تر، پرنفوذتر و سیاسی تر از آن)، چنین کرده و همه شکست خورده اند (مثلاً ساندنیست ها در نیکاراگوآ).

مسئله تسخیر قدرت سیاسی برای کمونیست ها زمانی به شکل مشخص طرح می گردد که زمینه کافی برای به قدرت رسیدن شوراهای کارگری وجود داشته باشد (حداقل در چند شهر عمده صنعتی). یعنی زمانی که، حداقل، بخش تعیین کننده ای از کارگران فعال و پیشرو به لزوم سرنگونی و تشکیل حکومت کارگری براساس یک برنامه انقلابی در درون حزب کارگری خودشان رسیده باشند.

ما «امروز» در ایران در چنین موقعیتی نیستیم. اما باید از همین امروز امر سازماندهی و گسترش شوراهای کارگری را تبلیغ و ترویج و در صورت امکان به اجرا بگذریم. نخستین گام در چنین راهی، جلب اعتماد کارگران پیشرو است. کارگران پیشرو باید متکی بر «خود»، سازمان سیاسی شان را انتخاب و یا بازسازی کنند. وظیفه ی کمونیست ها ایجاد تسهیلات برای چنین امری است و بس!

سخنان «رهبر حزب» همه ناوارد و هم بی ارتباط به این مسئله محوری کارگران پیشروی ایران است؛ و از این زاویه در کلیت آن غیر علمی و مغایر با منافع کارگران بوده و باید مردود اعلام گردند.

م. رازی

[Razi@kargar.org](mailto:Razi@kargar.org)

۱۸ تیر ۱۳۷۸